



## درس خارج فقه نظام خانواده آیت الله اراکی رحمته الله علیه

عنوان درس:	فقه نظام خانواده	جلسه ۱۴	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۲/۱۴
عنوان فرعی ۱	نکاح			
عنوان فرعی ۲	کفویت			
عنوان فرعی ۳	موانع کفویت _ مانع اول: کفر			
مقرر:	حجت الاسلام محمدعلی زحمتکش			

### موانع کفویت

در مباحث فقه خانواده، به مبحث کفویت رسیده بودیم و مقومات کفویت \_ یعنی شرایط ایجابی آن \_ را مورد بررسی قرار دادیم. بحثی که امروز مورد بحث ماست، شرایط سلبی کفویت است؛ یعنی شرایطی که نباید باشند تا کفویت وجود داشته باشد و یا به تعبیر دیگر: آنچه مانع کفویت است.

### مانع اول: کفر

اولین مانع و مهم‌ترین آنها، مانع کفر است. اگر مسلم یا مسلمه‌ای بخواهند با شخصی ازدواج کنند، نباید در او مانع کفر وجود داشته باشد. در اصل اینکه کفر، مانع کفویت است جای بحث نیست و در گذشته که به شرط اسلام و ایمان پرداختیم، روشن شد که اسلام یکی از مقومات کفویت است؛ لذا در اصل مانع بودن کفر جای بحث وجود ندارد؛ آنچه جای بحث وجود دارد، چند مطلب است که به ترتیب به بررسی آنها می‌پردازیم:

### مانعیت کفر کتابی

آیا کفر کفابی نیز مانع است یا فقط کفر غیر کتابی مانع کفویت است؟

ممکن است کسی ادعا کند که کفر کتابی مانع کفویت نمی‌شود و آن کفری که مانع کفویت است، کفر غیر کتابی است. مرحوم صاحب جواهر چنین قائلند. البته ایشان تعبیر کفویت ندارند ولی نظرشان این است که تزویج مسلم به کتابی و یا تزویج مسلم به کتابی اشکالی ندارد. ایشان از فقهایی است که در مسأله نکاح چنین سعه نظری دارد.

آیات و روایاتی وجود دارد که با توجه به آنها ادعا شده که این آیات و روایات دلالت بر این دارند که کفر کتابی، مانع کفویت نیست. خداوند می‌فرماید:

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ»<sup>۱</sup>؛

امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنها حلال؛ و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید.

به این آیه اینطور استدلال می شود که «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» نیز «حِلٌّ لَكُمْ» است و این حلال بودن، دلالت بر کفویت دارد. بنابراین، آنچه مانع کفویت است، کفر کتابی نیست.

همچنین روایاتی وجود دارد که ادعا می شود مؤید این مطلب است. از جمله روایت شیخ در تهذیب:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّاطِرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَنِكَاحِهِمْ حَلَالٌ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ قَدْ كَانَتْ تَحْتَ طَلْحَةَ يَهُودِيَّةً»<sup>۲</sup>؛

همچنین روایت دیگری از مرحوم شیخ:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّاطِرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

«سَأَلْتُهُ عَنْ نِكَاحِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ كَانَ تَحْتَ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ يَهُودِيَّةً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله»<sup>۳</sup>؛

این روایت نیز صریح در جواز است و در آن به تقریر رسول الله صلى الله عليه وآله استناد شده است. و این دو روایت تأیید می کنند که آنچه مانع کفویت است، کفر غیر کتابی است.

سند این دو روایت؛ مخصوصاً سند روایت دوم؛ اگر سند شیخ تا علی بن حسن طاطری درست شود، مابقی رجال سند، همگی صحاح و ثقاتند؛ اما سند شیخ به علی بن حسن طاطری جای بحث دارد. مرحوم شیخ در تهذیب، سند خویش به علی بن حسن طاطری را چنین بیان می کند:

۱. سورة مائدة: ۵.

۲. وسائل الشیعة؛ ابواب ما یحرم بالکفر؛ باب ۵، ح ۳.

۳. همان؛ ح ۴.

«وما ذكرته عن علي بن الحسن الطاطري: فقد أخبرني به أحمد بن عبدون عن علي بن محمد بن الزبير عن أبي الملك أحمد بن عمرو بن كيسة عن علي بن الحسن الطاطري»<sup>۱</sup>؛

این سند، سند مخدوشی است؛ به این دلیل که هم مجهول در آن وجود دارد و هم غیر موثق. «ابی ملک» مجهول است و «احمد بن عبدون» و «علی بن محمد بن الزبیر» توثیق ندارند. شیخ در فهرست، علاوه بر این سند، سند دیگری نیز ارائه می‌کند:

«أخبرنا برواياته كلها أحمد بن عبدون، عن أبي الحسن علي بن محمد بن الزبير القرشي، عن علي بن الحسن بن فضال وأبي الملك أحمد بن عمر بن كيسة النهدي جميعا، عن علي بن الحسن الطاطري»<sup>۲</sup>؛

امتیاز این سند این است که «ابی‌الملک» در اینجا یک شقّ از سند است و شقّ دیگر سند، «علی بن حسن بن فصّال» است که او ثقة است؛ لکن آن اشکال عدم توثیق آن دو راوی اول («احمد بن عبدون» و «علی بن محمد بن الزبیر») باقی است.

ما بر اساس نظریه تعویض، اگر بتوانیم سند شیخ را به حسن بن محبوب درست کنیم \_ که راوی بعد از علی بن حسن طاطری است \_ و اگر بتوانیم سندی از شیخ به کل کتب و کل روایات حسن بن محبوب پیدا کنیم که سند صحیحی باشد، می‌توانیم آن سند را جایگزین این سند شیخ به علی بن حسن طاطری در این روایت کنیم؛ لذا باید ببینیم آیا شیخ سند صحیحی به تمام کتب حسن بن محبوب دارد یا خیر؟ شیخ طوسی در مشیخة تهذیب، اسانید متعددی به تمامی کتب و مصنفات حسن بن محبوب نقل می‌کند؛ از جمله این سند:

«واخبرني به أيضا الشيخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان<sup>۳</sup> والحسين بن عبيد الله وأحمد بن عبدون عن أبي الحسن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن أبيه محمد بن الحسن بن الوليد»<sup>۴</sup>؛

۱. تهذیب الاحکام؛ المشیخة؛ ص ۷۷.

۲. فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول؛ ص: ۲۷۲.

۳. شیخ مفید.

۴. نهذیب الاحکام؛ المشیخة، ص ۵۹.

این سند، بنابر اینکه احمد بن محمد بن حسن بن ولید را ما توثیق کنیم، سند صحیحی است و سایر رجال سند همه ثقاتند و اشکالی در سایر رجال سند وجود ندارد؛ مگر احمد بن محمد بن حسن بن ولید که با اینکه از مشایخ معروف روایت است و شیخ بسیاری از بزرگان بوده؛ اما توثیقی برای او نیامده است.

به عقیده ما احمد بن محمد بن حسن بن ولید به این دلیل که شیخ مرحوم صدوق بوده، و صدوق نسبت او ترصی کرده است [ثقه است]. ما در محل خود گفته ایم که ترصی های صدوق، نه تنها توثیق، بلکه فوق توثیق را می رساند. مرحوم آقای خویی و برخی بزرگان دیگر این را قبول ندارند و «رضی الله عنه» گفتن، را صرف دعا دانسته و دلیل بر توثیق نمی دانند؛ اما ما گفتیم «رضی الله عنه» گفتن، دعای محض نیست \_ برخلاف رحمة الله علیه و...\_. گفتن خصوص «رضی الله عنه» از شخصی مانند صدوق، که فقیه است و عارف به کتاب و سنت است، اصطلاح خاصی است در منابع روایی و قرآنی ما و این اشاره به آن آیات کریمه ای است که می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ \* جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ؛

(اَما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) یند! \* پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می مانند! (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد!

این «رضی الله عنهم» یک اصطلاح و مقام خاصی است و آن را برای همه کس به کار نمی بردند؛ هم در عهد ائمه معصومین علیهم السلام و هم در عهدهای بعدی [اینگونه بوده است]؛ حتی در بین اهل سنت که «رضی الله عنه» به کار می برند، برای همه به کار نمی برند؛ بلکه برای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یا برای شخصیت هایی که به عقیده آنها شخصیت های بزرگی هستند به کار می بردند.

به هر حال، اگر این سند را با این تعبیری که ما کردیم قبول کردید، که فبها؛ و الا سند دیگری نیز مرحوم شیخ به حسن بن محبوب دارد:

«واخبرني به أيضا ابو الحسين بن ابي جید عن محمد بن الحسن ابن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد ومعاوية بن حكيم والهيثم بن ابي مسروق عن الحسن بن محبوب»<sup>۲</sup>؛

۱. سورة بینه: ۷ و ۸.

۲. همان.

این سند، اشکال سند قبلی را ندارد؛ اما اشکال دیگری دارد که «ابن ابی جید» نیز توثیق ندارد؛ ولی بر مبنای آقای خویی - رضوان الله تعالی علیه - که مشایخ نجاشی را توثیق می کند - چون ایشان معتقد است که نجاشی در چند مورد گفته که من از فلان روای روایت نمی کنم به این دلیل که تضعیف شده است و وقتی مبنای کسی این باشد که از کسی که ضعیف باشد یا تضعیف شده باشد روایت نکند، اگر از کسی روایت می کند و از مشایخ اوست، معلوم می شود او را به وثاقت قبول دارد - و «ابن ابی جید» از مشایخ نجاشی است و در حق او «شیخنا» می گوید - اما دیگر او را توصیف نمی کند - [سند صحیح خواهد بود]. البته این را گفته ایم که شیوه مصنفین فهارس و روایات این نبوده که شیخ خودشان را توثیق کنند؛ زیرا این نوعی بی احترامی و توهین به شیخ خودشان به حساب می آمده؛ لذا عدم توثیق مشایخ این بزرگان، کاشف از عدم وثاقتشان نیست؛ بلکه اصلاً این معمول نبوده و نیازی به آن نبوده است.

به هر حال، مرحوم شیخ، چند سند به حسن بن محبوب نقل می کند و تعدد این اسانید و طرق، برای ما کفایت می کند که برای ما ثابت شود که لا اقل یکی از این طرق، طریق قابل اعتمادی است؛ یعنی یک نوع علم اجمالی به سلامت طریق شیخ به حسن بن محبوب برای ما حاصل می شود و هنگامی که سند شیخ به حسن بن محبوب درست شد، سند شیخ به این روایت درست می شود؛ زیرا این روایت را علی بن حسن طاطری از کتاب حسن بن محبوب نقل می کند و همانطوری که گفتیم، شیخ اجمالاً طریق قابل اعتمادی به کتب حسن بن محبوب دارد.

علاوه بر این، روایاتی دیگری نیز وجود دارد که جواز با کافر کتابی را تأیید می کند؛ از جمله روایت دیگر که شیخ نقل می کند:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرَقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الدِّينَوْرِيِّ قَالَ:

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي النَّصْرَانِيَّةِ أَشْتَرِيهَا وَأَبِيعُهَا مِنَ النَّصَارَى؟ فَقَالَ: اشْتَرِ وَبِعْ. قُلْتُ: فَأَنْكِحُ؟ فَسَكَتَ عَنْ ذَلِكَ قَلِيلًا ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ شِبْهَ الْإِخْفَاءِ هِيَ لَكَ حَلَالٌ»؛<sup>۱</sup>

و همچنین مؤثقه سماعة بن مهران:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ أَيَتَزَوَّجُهَا الرَّجُلُ عَلَى الْمُسْلِمَةِ؟ قَالَ: لَا، وَيَتَزَوَّجُ الْمُسْلِمَةَ عَلَى الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ»<sup>۲</sup>؛

۱. وسائل الشيعة؛ ابواب ما يحرم بالكفر؛ باب ۶، ح ۲.

۲. همان؛ باب ۷، ح ۲.

که ذیل روایت اشاره به این دارد که اصل نکاح با یهودی و نصرانی دارای اشکال نیست و می‌تواند علاوه بر زن یهودی یا نصرانی، زن مسلمة نیز داشته باشد.

و همچنین صحیحہ عبد الرحمن بن ابی عبد الله:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ النَّصْرَانِيَّةَ عَلَى الْمُسْلِمَةِ وَالْأَمَةَ عَلَى الْحُرَّةِ؟ فَقَالَ: لَا تَزَوَّجَ وَاحِدَةً مِنْهُمَا عَلَى الْمُسْلِمَةِ، وَتَزَوَّجَ الْمُسْلِمَةَ عَلَى الْأَمَةِ وَالنَّصْرَانِيَّةَ وَالْمُسْلِمَةَ الثُّنَانِ وَالْأَمَةَ وَالنَّصْرَانِيَّةَ الثُّلُثُ»<sup>۱</sup>؛

این روایت ظهور روشنی در جواز تزوج با نصرانیة دارد.

نظر مختار:

به نظر ما تمام این روایات، علی‌رغم دلالتشان بر جواز تزویج نصرانیة و مسلم، دلالت بر کفویت ندارد. یعنی ما از این روایات، استفاده کفویت نمی‌کنیم؛ مخصوصاً این روایت آخر، که می‌گوید دو سوم برای مسلمة و یک سوم برای نصرانیة؛ زیرا اگر نصرانیة کفو مسلم بود، باید این نسبت مساوی بود؛ بنابراین تفاوت وجود دارد بین کفویت و بین جواز تزویج.

بنابراین روایات داله بر جواز تزویج با کتابیه، دلالت بر این ندارد که کتابیت، مانع کفویت نیست. یعنی آن روایاتی که اسلام را به طور مطلق، شرط در کفویت می‌دانستند، همچنان عمومشان شامل نصرانیة و یهودیه نیز می‌شود.

اسلام مطلقاً، شرط در کفویت است و کفر مطلقاً مانع از کفویت است؛ چه کفر کتابی، و چه کفر غیر کتابی. بله، کفر کتابی، یک امتیاز دارد و آن جواز تزویج است؛ اما جواز تزویج به معنای ایجاد کفویت نیست و اطلاق روایاتی که می‌فرماید مسلم، کفو مسلمة است و مؤمن، کفو مؤمنه است، کل غیر مسلم را نفی می‌کند چه کتابی باشد و چه نباشد و این روایاتی که امروز خواندیم، فقط جواز تزویج را می‌رساند [نه کفویت را].